

جایگاه معرفت و محبت در وصول انسان به مقصود

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

معرفتی یا مولای دلیلی عليك و حبی لك شفیعی

الیک و انا واثق من دلیلی بدلالتك و ساکن من شفیعی

الی شفاعتك

معرفت من ای مولا و ای آقای من، دلیل و

راهنمای من بر تو است و محبت و تعلق قلبی من،

شفیع من به سمت تو است و به سوی تو است و من

به طور کامل و ثوق دارم که این دلیل و راهنما مرا به

مقصد می‌رساند و در آرامش ضمیر و سکون خاطر



از این که این شفیع، موجب شفاعتِ من در نزد تو خواهد بود. این کلام امام سجاد است.

خب ما در جلسات گذشته راجع به مسئلهٔ معرفت صحبت کردیم و عرایضی را خدمت رفقا عرضه داشتیم که معرفت تنها وسیله‌ای است که انسان را به مقصد و مطلوب می‌رساند و برای رسیدن به هر مطلوبی معرفت نسبت به همان مورد لازم است. کسی که یک رشته‌ای را انتخاب می‌کند نمی‌تواند در کلاس دیگر بنشیند باید در همان کلاس بنشیند اگر کسی می‌خواهد نسبت به علوم ظاهری علوم مادی می‌خواهد معرفت پیدا کند باید کتب مربوط به این علوم را بخواند نمی‌تواند برود فرض کنید که علم ماوراءالطبیعه بخواند. کسی که می‌خواهد پزشک بشود نباید در کلاس معماری بنشیند آن از سنگ و گچ و آهک و تیرآهن و کیفیت بنا و نقشه و فونداسیون صحبت می‌کند آن از بدن و امراض بدن و صحت و سلامتی و ناراحتی‌هایی که برای بدن متوجه می‌شود و کیفیت درمان. هر کدام اینها مقاصد مختلفی هستند و راه برای آن مقاصد هم

مختلف است، یکی نیست. همان طور علوم الهی هم راه خاص به خود را دارد.

کسی که می خواهد به سمت علوم الهی برود و آن کیمیای نایاب را برای خود تحصیل کند دیگر چشمش را نباید به این علوم بیاندازد مهندسی و طب و معماری و نقشه کشی و آهنگری و خبازی و اینها، اینها علمی است که با آن علوم الهی در تعارض است و باید منحصر ذهن و فکر خود را متوجه آن علم کند تا نفس او بتواند آن حظ کافی را ببرد. این یک مسئله ای است که کسی به آن توجه ندارد. بعضی ها می گویند ما این علوم را می خوانیم در کنارش این علم دیگر را هم می خوانیم، نه از آن بهره می برد نه از این. نفس برای بهره بری از یک علم باید تمام حواسش متوجه او باشد. متوجه هستید که می خواهم چه عرض کنم! کسی که می خواهد خدا را بیاورد در قلب خود، اسماء و صفات خدا را بیاورد، آثار ذات را اطلاع پیدا کند معرفت به مبدأ و معاد و ولایت و نبوت و انبعاث رسل و انزال کتب پیدا کند، باید تمام ذهنش را در آن مسیر متمرکز کند

تا بتواند حد اعلا و اکمل از این علم را نصیب کند. اگر مشغول خواندن و قرائت و مطالعه این علم بشود در کنارش بگوید حالا یک درس دیگر هم می‌خوانیم، نه! فایده ندارد. صرفاً محفوظاتی در ذهنش می‌آید اما این علوم، دیگر به جانش نمی‌نشیند. به جان نشستن او یک چیز دیگر است. با وجود، مس کردن و لمس کردن او یک مطلب دیگر است. انسان ممکن است سرده تا کلاس هم در دانشگاه بنشیند هم کلاس ریاضی هم کلاس شیمی هم کلاس خیمه شب بازی و تئاتر و هم کلاس آهنگری نجاری، همه این کلاسها را انسان می‌تواند بنشیند و از هر کدام یک معلوماتی یک چیزهایی را به دست بیاورد.

اما آن کسی که می‌خواهد در کلاس علوم الهی بنشیند باید حواسش را تمام متمرکز کند تا غیر از محفوظاتی که در کتابها هست یک چیز دیگر بیاید در قلبش، آن منظور من است، غیر از این محفوظات غیر از این فرمولها، غیر از این قوانین غیر از این اصول، غیر از این مطالب، کلیات و مطالبی که

هست، باید چیز دیگری بیاید که آن مسئله انسان را در حوادث نگه می‌دارد و حفظ می‌کند نه این محفوظات، این محفوظات مثل سایر محفوظات است. خب یک ارزش بالاتری دارد به جای خود محفوظ ولی آن جنبه باطنی و آن نور و روحی که از ناحیه این علوم، این علمی است که از دهان پاستور و ادیسون که نیامده بیرون! این علوم علمی است که از زبان امام سجاد آمده از زبان امام باقر آمده از زبان امام صادق، نفوس مطهر قدسی آمده نه از افرادی مثل من و امثال من. اگر هم ما مطلبی بگوییم هر چه هم به آن رنگ و لعاب بدهیم هر چه هم سجع و قافیه اش را رعایت کنیم زائیده تفکر و تخیل نازلۀ ما است. یک روایت را امام سجاد علیه السلام بفرماید امام رضا بفرماید یا همان مطلب را من بگوییم، زمین تا آسمان فرق می‌کند زمین تا آسمان تفاوت است. چرا؟

اتفاقا امروز بود داشتم یک مطالعه می‌کردم بر حسب اتفاق چشمم افتاد به یک روایتی راجع به یک قضیه ای، بحثی، داشتم مطالعه می‌کردم. یک روایت

دیدم عجیب! روایت از امام صادق علیه السلام که فرمودند که در آخرالزمان این دعا را همیشه داشته باشید آن دعا یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک، اولش یک چند جمله ای هست بعد این عبارت است یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک، کسی که این دعا را بخواند معمولا هم آن طور که یادم است می خواندند افراد این دعا را بعد از نماز، از تعقیبات من جمله این دعای امام صادق علیه السلام را می خواندند، خداوند دینش را حفظ می کند حالا من فردا می بینم، فردا شب اگر خداوند توفیق داد این دعا را می آیم می گویم یا اگر رفقا پیدا کردند بیایند بگویند، خود من هم می گویم، این روایت به این کیفیت است یا مقلب القلوب بعد از یک چند جمله ای ثبت قلبی، راوی می گوید یابن رسول الله ما و الابصار را هم اضافه می کنیم، یا مقلب القلوب و الابصار! حضرت می گوید آن چه را که من می گویم بگویند اضافه نکنید. من امام صادق دارم یادتان می دهم تو غلط می کنی اضافه کنی! تو کی هستی که اضافه کنی؟ من می گویم این را بگو تو می گویی من

این را اضافه می‌کنم؟ بیخود می‌کنی! آن دیگر دعای شکمی است! دعای شکمی حالا در محدوده یک قدری وسیعتر، یک قدری بالاتر و پایین تر! اینها با دعایی که از مقام طهارت قدسی و مقام عرش پروردگار می‌آید یک مقداری تفاوت دارد. یک کمی.....! او کلام کلام امام صادق است او کلام کلام تو است. حالا او یک آدم معمولی. در اعلان دو اعلان است یک اعلان اعلان روایتی است که از سیدالشهدا است از امام باقر است از امام هادی است یک مطلبی هم مطلب خوب، منصحانه، نصیحت، پند، از یک شخص بزرگی، می‌بینیم اصلا بین زمین و آسمان تفاوت است حالا که این طور است چرا ما بیایم از خودمان مطلب بگوییم؟ چرا نیایم کلمات اولیای خودمان را بیایم آنها را اعلان کنیم و آنها را اعلام کنیم و آنها را شعار برای مسلمین قرار بدهیم؟ از کجا کم می‌شود؟ این قدر از ائمه معصومین راجع به مسائل مختلف روایت هست که نیاز نیست ما و امثال ما بیایم ما مطلب درست کنیم ما خلاصه یک هدیه ای یک تحفه ای یک چیز جدیدی یک مسئله

جدیدی. در نماز ما این قدر از آنها روایت داریم در حج این قدر از آنها ما روایت داریم در خمس و زکات این قدر روایت داریم در جهاد فی سبیل الله ما این قدر از آنها روایت داریم که از سرمان هم زیادتر است از سرمان هم زیادتر است حالا بلند شویم بیاییم و یک عرض اندامی هم بکنیم و خودمان هم یک چیزی! نه! بهتر است که رعایت حال خودمان را بکنیم و بیش از این بله! کشف ضمائر و سرائر نفرماییم! هر چه هست از آنجا است و هر مطلب هست از آن جا است، از آن جا آمده.

امام صادق می فرماید آن چه را که من می گویم همان را بگویید، من می گویم یا مقلب القلوب، حالا ما به خاطر این که یکخورده قشنگتر بشود یا مقلب القلوب والابصارش می کنیم همچنین کلام قشنگتر شود سجع و قافیۀ او بهتر باشد! مگر شعر است آقاجان! مگر این جا مقام شعر و خطابه است؟ کسی که می خواهد کلام امام صادق را بخواند نباید در ذهنش باشد که ممکن است چیز دیگری هم در کنار این باشد آن جا هم سرک بکشیم ببینیم کسی دیگر

چیزی گفته یا نه؟ همین که این تخیل در ذهن آمد
آن نور کلام امام صادق می رود بیرون! می رود بیرون!
اگر ده دفعه هم شما این دعا را بخوانید دیگر فایده
ندارد فایده ندارد! چرا؟ چون دل برگشت دل وقتی
نور خدا را می گیرد که بداند فقط از طریق امام صادق
است و بس! همین! آن وقت نور خدا را می گیرد آن
وقت آن کلام در جان او اثر می گذارد اما همین که
تصور کرد ممکن است فلان آقا هم یک دعای خوبی
هم در این زمینه کرده باشد حالا آن را هم برویم
بینیم، ممکن است مطلب دیگری....! خراب کرد
خودش را، خراب کرد چه خراب کردنی؟ خراب
شد چرا؟ چون تأثیر دعا، تأثیر از عالم روح و معنا
است و از عالم طهارت است و کسی می تواند
استجلاب طهارت کند که خودش مطهر باشد
خودش به مقام طهارت ذات رسیده باشد طهارت
ذات ها! نه در مقام فعل.

انما یریدا لله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و
یطهرکم تطهیرا، هر چه هست در آن تطیهرای آخر
است. اراده و مشیت الهی تعلق گرفته است که شما

را به مقام طهارت ذات برساند از همه پیغمبران بالاتر، چهارده معصوم، شما چهارده معصوم را به مقام طهارت ذات برساند آن تطهیرا مال این است. ممکن است انسان عمل خودش را خوب انجام بدهد وضو که می‌خواهد بگیرد خوب وضو بگیرد یک حوض - همان طوری که چند شب پیش عرض کردیم - یک حوض، یک کرّ که چیزی نیست یک تن آب بریزد برای یک وضو، دیگر از این وضو بهتر می‌شود؟ طرف گفت که من هی می‌روم صبح و ظهر و عصر غسل می‌کنم! گفت می‌ترسم خودت آب بشوی! حالا غیر از این که آب را مصرف می‌کنی خودت داری آب می‌شوی! حالا آدم یک تن آب را عین و سواسی‌ها! این بدبختها! یک تن آب را برای وضو به کار ببرد، به حسب ظاهر مردم دیگر از این که بهتر نمی‌شود! دیگر همه جا آب رسیده، دیگر زیر ناخن و همه جا! ممکن است یک نفر بیاید آقا یک حمد و سوره برای شما بخواند که هیچ امام جماعتی در عربستان هم نتواند بخواند چنان عین را بگوید که صدایش...! غین را بگوید صاد را بگوید ضاد را

بگوید و چه و چه، ممکن است انجام بدهد. خوب همه می‌گویند...! حتی ممکن است یکی بیاید یکخورده بیشتر، توجه را در نماز بیشتر کند خلوصش را بیشتر بکند، هر چه بکند تمام اینها مسائل، مسائل در عالم فعل و در عالم مثال است ولی در مقام ذات، طهارت ذات طهارتی است که انسان دیگر چه بخواهد چه نخواهد چه اراده کند چه اراده نکند فقط ذات پروردگار در قلب او است و غیر از او چیزی نیست که بخواهد او را از بین ببرد، آن مقام مقام طهارت ذات است. کَانَ خدای مجسم دارد نماز می‌خواند خدای مجسم دارد روزه می‌گیرد خدای مجسم دارد حج انجام می‌دهد دیگر انسان چه را می‌خواهد از ذهنش بیرون ببرد؟ مگر غیرخدایی دیگر هست تا بخواهی از بین ببری او را؟ تا بخواهی از ذهنت بیرون ببری؟ مگر غیر خدایی جا دارد که تو بخواهی در مقام مراقبه باشی؟ این برای کی پیدا می‌شود یک همچنین چیزی؟ این اختصاص به چهارده معصوم دارد.

آن وقت امام صادق می‌فرماید این را بگو آن

وقت تو می خواهی ابصار را اضافه کنی؟ خاک بر
سرت کنند! چه را می خواهی اضافه کنی؟ کأنّ خود
خدا دارد می گوید این را بگو آن وقت تو می گویی
من از خدا بهتر می فهمم؟ این را که می خواهم
خدمت شما عرض کنم و دارم روی آن تأکید می کنم
بخاطر این است که ما به مسائل خودمان پردازیم ها!
مرحوم آقا می فرمودند سالک رند و سالک زرنگ آن
سالکی است که هر وقت مطلبی گفته می شود اول
بیاید به خودش منطبق کند نه این که بزند به چپ و
راست و این طرف! نه! می رود اول به خودش منطبق
کند نه این که فکرش را ببرد بگذرد یواشکی رد شود،
منظور آقا کسی دیگر است منظور آقا آن است ما
نیستیم ما که الحمدلله به مقام طهارت
عظمی رسیدیم! نه! ایشان وقتی که در مقابل مرحوم
آقای حداد بودند - بنده خودم شاهد بودم - تمام
حواس ایشان متمرکز در او بود. من وقتی که دقت
می کردم در کیفیت جلوس ایشان با اساتید خودشان
و اساتید عرفان می دیدم که نه تنها از کلام بلکه از
اشارات چشم و ابرو و حرکت دست و اینها مطلب

می گرفتند! مطلب می گرفتند و عمل می کردند ها! به کار می بستند خب بیخود که نشدند آقای کذا بالاخره حساب و کتابی هست. عمل می کردند.

بنابراین کسی که می خواهد به سمت خدا و علوم الهی برود باید تمام قوای خود را و ذهن خود را و توجه خود را و نیاز خود را و احتیاج خود را و استعداد خود را در این نقطه متمرکز کند، در غیر این صورت نصیبش کم خواهد بود، نه این که نصیب ندارد نه! نصیبش کم است. خب چرا انسان نصیب خودش را کم کند؟ چرا؟ چرا انسان یک کاری کند که بعد از سی سال بگوید ای داد؟ این ای داد را نمی گفتمی کاری می کردی که بعد از سی سال به آن ای داد نمی رسید قضیه. علوم می که از ناحیه اهل بیت علیهم السلام می آید آن علوم نور دارد. یک محفوظاتی است مثل سایر محفوظات، شما چه یک روایت حفظ کنید چه یک شعر مستهجن حفظ کنید هر دوی اینها یک مقدار از حافظه شما را اشغال می کند یک چند بایتی از این فایل حافظه و ذاکره اشغال می شود، به مقدار...، این مربوط به.... اما آن

روایتی که از امام می آید آن روایت نور دارد آن شعر
مستهجن از ناحیه آن شاعرِ فاسقِ فاجر و اهل دنیا
ظلمت دارد! وقتی که شعر حفظ می کنید ظلمت پیدا
می کنید وقتی که تصنیف حفظ می کنید ظلمت پیدا
می کنید وقتی که قرآن گوش می دهی نور پیدا می کنی
وقتی که موسیقی گوش می دهی ظلمت پیدا می کنی.
هر دو صوت است آن صوت صوتی است که نور
می آورد. ظلمت منافاتی با نشاط ندارد می گویند ما
موسیقی گوش می دهیم نشاط پیدا می کنیم نه آقا! آن
نشاط نشاط شهوانی است. موسیقی حرام است
حرام است و برو برگرد هم ندارد چیزی را که خدا
حرام کرده ظلمت می آورد. روایتی که امام علیه
السلام می فرماید همین که ما این روایت را
می خوانیم یک تکان می خوریم این همان نوری
است که خورده. همین که ما یک روایت را مطالعه
می کنیم یک تغییری محسوس در ضمیر و در نفس و
در وجدان احساس می کنیم این همان نور است.
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء، این همان است، این
از آن جا آمده. منتهی یک وقتی ما این نور را

می‌گیریم نگه می‌داریم از آن محافظت می‌کنیم
ضیافت می‌کنیم پذیرایی می‌کنیم یک وقتی این نور
می‌خورد بعد از پنج دقیقه ده دقیقه فراموش می‌کنیم
و نسیاً منسیاً او را به بوته ظهور و نسیان می‌سپریم.

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید که معرفت من،
دیشب عرض شد که منظور از معرفتی که امام علیه
السلام می‌فرماید آن معرفتی است که اختصاص به
حضرات معصومین و اولیاء خاص الهی دارد اما آن
مراحل پایین آن معرفت خب آن مربوط به ما است.
ماهیچ وقت نمی‌توانیم و نخواهیم ادعا کرد که آن
معرفت امام سجاد در ما پیدا بشود. ولی همان طوری
که عرض شد از دو جهت، یکی این که می‌دانیم
کلامی را که امام سجاد بگوید آن کلام تمام است
مسئله تمام است پس یک چیزی هست. دوم، این
مقدار معرفتی که در خودمان حتی احساس می‌کنیم
باز هم کفایت می‌کند. اگر خومان را گول نزنیم با دنیا
و مسائل و اهواء دنیه، اشتغال و انصراف برای خود
به وجود نیاوریم و با مسائل صارفه و دست و پاگیر
خود را مشغول نکنیم، همین مقدار معرفتی که داریم

کفایت می‌کند. به حرف این و آن گوش ندهیم به نق
نق‌های دیگران و وسوسه‌های خناسان انس و
شیاطین توجه نکنیم و به مسائل دنیایی توجه نکنیم،
این چه می‌شود؟ برای انسان....

مدتی قبل بود یک شخص، بنده‌خدایی، از ما
خواسته بود صحبت‌ها و مذاکره و مسائل امور، من
می‌دانستم که این مطالب بالاخره اهلی را می‌طلبد هر
کسی خب نمی‌تواند تحمل اینها را بکند تفره
می‌رفتم تفره می‌رفتم تا این که بر اثر اصرار بعضی و
همان تمایل او پذیرفتیم و یک چند جلسه‌ای هم
صبحث و چیزی. خب تغییراتی پیدا شد و مسائل و
حالات و تمایلاتش فلان. یک مدتی از این قضیه
گذشت این بنده خدا رفت جایی، چند نفر از این
ارحام دورش را گرفتند که این کارها کارهای
درویشی و صوفی‌گری و انعزال و جدایی و....! تو
فکر زن و بچه‌ات را کردی و اینها؟ حالا وضعش هم
بد نیست بنده خدا، تو فکر زن و بچه‌ات را کردی
و...؟ اینها دنیا می‌خواهند و اینها باید آینده‌شان
تأمین بشود و این وضعی که تو در پیش گرفتی

خودت را از بین می‌بری و فلان کس این طور بود و
فلان آقا راجع به اینها اینها را گفته، فلان چیز...! آقا
شبهه شبهه شبهه یکدفعه دیدیم همه آن چه را که
گفتیم بنده خدا پنبه کرده و به باد داده! گفتم بابا ما
که از اول گفتیم! از اول گفتیم. گفتیم که این مطالب
یک ظرفیت خاصی را می‌طلبد استعداد خاصی را
می‌طلبد. میزان تحمل و تقبل افراد مختلف است،
مختلف است. [به] بعضی‌ها می‌گویند نماز بخوان
می‌گوید خیلی خب تا دو رکعت می‌خوانم همین که
بگویند چهار رکعت بخوان دیگر نمی‌خواند، از اول
نمی‌خوانم! هیچی نه آقا .. به بعضی‌ها می‌گویند
چهار رکعت بخوان می‌خواند اگر بگویند ده رکعت
بخوان می‌گوید آقا آن چهار رکعتش را هم
نمی‌خوانم! بسیار خب! هر کسی یک جور است هر
کسی یک میزان دارد یک مقدار از تحمل و معرفت
و شناخت دارد باید بر طبق همان....

به وسوسهٔ خناسان گوش دادن، به مردمِ منحط
اخلاقی و فکری توجه کردن، به مطالب بی‌اساس و
تخیل و توهمی اهل زمانه سرسپردن و دل درگرو

گذاشتن، نتیجه آن چیست؟ بدبختی دنیا و آخرت است، خسر الدنيا و الآخرة خسر الدنيا و الآخرة. مرحوم آقا می فرمودند وقتی که من از نجف آمدم، خب ایشان در نجف معروف بودند حالشان و وضعیتشان، هم از لحاظ علمی و هم مسئله تقوا و گرایشات عرفانی و سلوکی زبانزد علما و اهل علم و محافل نجف بودند و به خاطر همین مسئله هم مسائلی را برای ایشان به وجود آورد که بعضی را ایشان به من می گفت. می گفتند که ما وقتی آمدیم یکی از علمای طهران آمد به دیدن ما، آقای آسید محمدحسین شما با این فضلی که دارید با این علمی که دارید با این چه که دارید خب حیف است در این مطالب عرفانی در این مطالب صوفیانه! در این مطالب شما [باشید] ایشان گفتند کدام مطلب؟ هر مطلبی که خلاف است بیاید بگویید راجع به آن بحث کنیم. همین طوری شعر گفتن که دیگر درست نیست. او گفت آقا این مثنوی، این همه مسائل خلاف مسائل بیخود آمده گفته! ایشان گفتند مثنوی؟ رفتند مثنوی را آوردند گذاشتند جلوی او باز کردند

گفتند تو اصلاً این مثنوی را بخوان معنا کن بینم
اصلاً می‌فهمی یا نه؟ ایشان قسم خوردند که در شعر
دومش این آقا گیر کرد! قسم خوردند! گیر کرد و
نتوانست معنا کند. گفتند آقا خجالت آخر
نمی‌کشی؟ خجالت دارد هفتاد سال از سنت گذشته!
ریشت به این جا رسیده! تمام سر و کله تو همه سفید
شده، تو دو خط اصلاً مثنوی در عمرت خواندی که
داری به من ایراد می‌گیری؟ تو که این شعر را
نمی‌فهمی تو که از این مسائل اطلاع نداری به صرف
همین گفتن و اینها صوفی‌اند و اینها درویش‌اند و
اینها عارفند، بلند شدی می‌آیی این جا یک مشت
چرت و پرت و مزخرفات تحویل ما می‌دهی و
خودت هم هیچ اطلاع نداری!

لذا ایشان می‌فرمودند به یک نفر از منتسبینِ به ما
که آن شخص وقتی که آمده بود خدمت ایشان و قوم
و خویشهای او متوجه شده بودند که آمده خدمت
آقا، هی شروع می‌کردند همین وسوسه‌های خناس!
همین! آقا رفتی! می‌گفت در مجالس هی به من
متلک می‌گفتند! شنیدم آقا سرسپرده شده‌ای خب

خیلی مبارک است! شنیدم که چه شده‌ای؟ کیا این حرفها را می‌زدند؟ آن کسانی که نماز مغرب و عشايشان را ساعت یازده و نیم شب می‌خواندند! اینها! آن کسانی که نماز ظهر و عصر را نیم ساعت به غروب می‌خواندند! خیال می‌کنند ما اطلاع نداریم! اینها آن وقت می‌آمدند با استهزاء و با مسخره و اینها! خب آقا مبارک است شنیدم سرسپردید و بله! خب انشاءالله خداوند قسمت ما هم بکند! نه آقا جان خدا قسمت تو نخواهد کرد. جل جلا رب ان یكون شیئا، بزرگ است خدا از این که امثال شما کلاشها و اوباشها و اهل دنیا و اهل هواهای دنیا و اهل توغل در کثرات و اهل شهوت و اهل ریاسات و اینها را بخواهد بابش را برای شما باز کند؟ نه آقا جان! شما این آرزو را به گور خواهید برد و این در به روی شما در دنیا و آخرت هم بسته خواهد بود! این جا مگر هر کسی را راه می‌دهند؟ مگر هر کسی را قبول می‌کنند؟ خیلی باید التماس کرد خیلی باید التجا کرد خیلی باید....! مگر به همین راحتی است سلام علیکم ما آمدیم ما هم هستیم! بلند شو برو کی گفته

اصلاً آمدی؟ این طور نیست مسئله آقا. قضیه به این راحتی که نیست. دوباره شروع می‌کند با ما، بعد ایشان داشت اینها را برای مرحوم آقا می‌گفت، قضیه برای دو یا سه سال آخر حیات مرحوم آقا بود که بله! این طور می‌گویند! بعضی‌ها این طور...! مرحوم آقا هم کسالت داشتند یک مقداری دراز کشیده بودند [در] دشبک دراز کشیده بودند یک پتو هم روی ایشان بود، در همان منزل ما در مشهد آمده بودند در آن جا ناهار، بعد از ظهر بود دراز کشیده بودند ما نشسته بودیم با این آقا کنار ایشان و [او داشت این حرفها را می‌زد] یکدفعه آقا فرمودند آقای فلانی! ما وقتی که نجف رفتیم از این مطالب خیلی شنیدیم می‌دانی چکار کردیم؟ یک دستمان را کردیم در این گوشمان یک دستمان را هم کردیم در آن گوشمان تا از نجف برگشتیم رفتیم! چه داری برای ما می‌گویی شما؟ فلانی این را گفته! فلانی آن را گفته! بکن آقا دست را در گوشت برو پی کارت! بخواهی گوشت را بگذاری برای این چرند و پرند و مزخرفات اهل زمانه، کلاه بنده و سرکار پس معرکه است! مردم اهل

زمانه دنبال دنیا هستند گرچه به اشکال مختلف و به
ظواهر مختلف، خود را برای مردم می‌آرایند! در کله
ایشان را باز کنید خواهی دید چه تعفنی از آن مغز به
آسمان خواهد رفت! در قلب ایشان را باز کنید کالبد
شکافی کنید کالبد شکافی معنوی، باطنی، روحی
بکنید خواهی دید که چه گندابی در این قلب در حال
طغیان و در حال موج و همین طور در حال تبلور
است؟ چه گندابی هست؟ از بزن و ببندها! از
ریاسات از حقدها از کینه‌ها! کینه‌ها!

یکی از همین افراد بود، بنده نشسته بودم در
کنارش در مسجد گوهرشاد داشت نماز می‌خواند،
فوت کرده. کتاب معادشناسی مرحوم آقا صحبتش
بود، این نمی‌دانست که من دارم می‌شنوم. یکی از
افراد از مریدانش آمد گفت آقا این کتاب معادشناسی
آقای طهرانی چطور است؟ مطلبی ندارد آقا! مطلبی
ندارد آقا! این مطالب همه جا هست مسئله‌ای ندارد!
یعنی این ده جلد کتاب آقا مطلب ندارد احمق؟ تو
حالا مجتهد هستی؟ تو عالم هستی؟ یعنی این ده
جلد کتاب معادشناسی آقا روزنامه بوده ایشان

نوشتند؟ چرند و پرند بوده؟ آن وقت اینها می‌شوند راهنمایان بر خلق! ای وای ای وای! هان؟ محاسن آراسته‌شانه کشیده عمامه مرتب بزرگ تا بخواهی! بیا و برو خوب اما این باطن را چه کسی می‌فهمد؟ البته می‌شود فهمیدها! همین افراد عادی اگر آن هم یک مقداری عقل در کله او بود تا این حرف را می‌زد باید قضیه را گرفته باشد، مسئله را باید گرفته باشد. ولی همان طوری که چند شب پیش عرض کردم بعضی‌ها خودشان را به خواب می‌زنند خودشان را به خواب می‌زنند یعنی آدم...! تو تمام حرفهایی که زدی الان در آن دنیا دارند از تو حساب و کتاب می‌کشند تمام مطالب را دارند حساب و کتاب می‌کشند مسئله بیخود نیست حساب دارد.

امشب یکی از رفقا آمده بود می‌گفت من رفتم سر قبر علامه طباطبایی، همین امشب رفتم زیارت کنم حضرت معصومه سلام الله علیها، گفتم بعد رفتم سر قبر علامه طباطبایی، بچه او هم همراهش بود. می‌گفت شروع کردم به فاتحه خواندن، در این موقع آمدم قبر را ببوسم سرم را گذاشتم دیدم ایشان

دارد با من صحبت می کند دارد تشکر می کند صحبت می کند حالم را دارد عوض می کند می گفت نگاه کردم به آن طرفها دیدم خبری نیست نگاه کردم به آن طرف دیدم خبری نیست، این است. این علامه طباطبایی است مسئله. جالب این جا است بچه او هم گفته بابا جان این قبر کیست؟ این یک چیز دیگر است! این که دیگر چیزی یادش نداده بودند از این حرفها یادش نداده بودند یا این هم شعبده و سحر و این چیزها بوده؟ گفت چرا این سنگ قبر با بقیه فرق می کند؟ گفت حالا هیچی تو فاتحه بخوان برای همه. شما خیال می کنید مسائل همین طوری سرسری است؟ سرسری؟ همه عالمنده دیگر! همه خوبند! بله! ما می گوئیم همه خوبند، انشاءالله هم همه مورد غفران و رحمت خدا هستند ولی خیلی فرق می کند بین آن بلریان و آن جوهر و گوهر یکتایی که انسان به واسطه مراقبت و اطاعت از اولیاء الهی به آن گوهر دسترسی پیدا کرده و بین فرض بکنید که حالا یک سنگی، یک سنگی که نمی گوئیم حالا چیز بد، بالاخره بین در و عقیق اینها هم خوبند

اینها که بد نیستند هر کسی مراتب خاص به خودش را دارد ولی هیچ وقت عقیق و در آن بلریان و زمرد نمی شود آن یک مسئله دیگر است. ما نمی گوییم که اینها همه بدند نه! اینها همه خوبند همه مورد رحمت و غفراند ولی این کجا و آن کجا؟ چه ربطی به هم دارند؟

امام سجاد علیه السلام می فرماید معرفت من به تو، دلیل و راهنمای من به سمت تو شده است مرا به سمت تو برده. از غیر تو جدا کرده. بعد امام علیه السلام وارد فقره بعد می شوند. می فرمایند و حبی لک شفیعی الیک، حب من به تو، این شفیع من در نزد تو است. چرا از میان این همه امتیازها و شاخصه ها و اموری که انسان می تواند آنها را به پروردگار عرضه بدارد امام علیه السلام مسئله حب را مطرح می فرماید؟ مگر اینها اهل عمل نبودند؟ مگر اهل عبادت نبودند؟ چرا امام علیه السلام نفرمود عبادتی که من کردم در این دنیا این شفیع است؟ و خب همه هم می گویند باید همین طور باشد دیگر! انسان نمازش را مرتب بخواند با رعایت بخواند با

موازین بخواند روزه‌اش را بگیرد امورش را انجام
بدهد ارتباطش را در میان مردم...، مگر غیر از این
است؟ چرا این‌ها موجب شفاعت نیستند؟ چرا اینها
موجب ارزش و بهاء انسان در عالم حساب و کتاب
و نزد پروردگار نیست؟ خب شکی نیست که انسان
بدون عمل، هیچ فائده‌ای بر آن مترتب نیست. در هر
کجا از آیات قرآن شما ملاحظه کنید می‌فرماید ایمان
و عمل، ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات، ایمان تنها
فائده‌ای ندارد. آن کسانی که ایمان آوردند و عمل
صالح انجام دادند، حتی نسبت به غیر مسلمین، آنها
هم می‌گویند. در آن آیه‌ای که می‌فرماید ان الذین
آمنوا و هادوا و النصاری و الصابئین من آمن منهم
بالله و الیوم الآخر و عمل عملا صالحا البته آیه مربوط
به مستضعفین است نه این که مربوط به کل افراد، آن
کسانی که مسلمانند و یهود هستند و نصاری هستند
و صابئین، ستاره پرستان و اینها، اگر اینها ایمان
بیاورند به خدا و عمل صالح انجام بدهند خداوند
اجر اینها را محفوظ می‌دارد که این آیه یکی از آیاتی
است که دلالت بر مغفرت و غفران اهل استضعاف

دارد که اهل استضعاف هم مشمول رحمت الهی هستند، مستضعفین. ان المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان لا یستطیعون قلی فی الارض، مستضعفین که نمی توانند موقعیت خودشان را تغییر بدهند، این یکی از آن آیات مربوط به استضعاف است.

ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات، یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، ببینید بعد از ایمان می فرماید اطاعت کنید، همین قدر نگوید ما ایمان آوردیم و برویم بگیریم بخوابیم، ما ایمان آوردیم تمام شد دیگر! نه آقا جان! بلند شو بالاخره کاری کن بالاخره باید یک کاری کرد، درست است شفاعت می کنند ولی باید یک کاری کرد. یک روز یک شخصی نقل می کرد می گفت که من به مرحوم آقا گفتم، از یک جایی آمده بود و این حرفها انشاء الله خدا دستگیری کند، گفت من رفتم پیش مرحوم آقا، با مرحوم آقا هم یک انتساب رحمت داشت، گفتند که فلانی! شما خلاصه به ما محبت کردید لطف کردید چه کردید، ما وضعیتمان

چه بود حالا وضعیتمان به این کیفیت شده، شیطان آمده خلاصه در من وسوسه کرده! من فلانی را دیدم فلانی را دیدم این جا بودند رفتند طرد شدند چه شدند خلاصه خیلی خوف و ترس من را برداشته بود. من آمدم این جا از شما ضمانت بگیرم! حالا به تعبیر او می گفت گارانتی بگیریم، می گفت من آمده‌ام که خلاصه از شما تضمین بگیرم برای این که خلاصه ما راهمان منحرف نشود و مقصد ما...، می گفت مرحوم آقا می گفت...! گفتم نمی شود، من تا گارانتی نگیرم از این جا نمی روم اگر می خواهی من را از این خانه بیرون کنی گارانتی بدهید سفت قضیه را چسبیده! می گفت ایشان یک خنده‌ای کردند و گفتند یک روز رسول خدا رفته بودند چیزی بخرند از بازار، یک میوه‌ای، مایحتاج، سیب زمینی پیازی بخرند، آن هم که پیغمبر خودشان می رفتند دیگر زمانه عوض شده، دیگر خلاصه کسی در خیابان پیدایش نیست و همه نوکر و کلفت و فلان! نه! معصومین و ائمه بندگان خدا خودشان زنبیل دست می گرفتند و خودشان می رفتند دم قصابی دم نانوایی

میوه فروشی و اینها خودشان می رفتند، خیلی خب! این هم در ضمن در پرانتز یا به قول ما بین الهالین به قول شماها پرانتز....!

می گفتند زنبیل را گرفتند سبب زمینی و این چیزها را گرفتند همین که آمدند بروند یکی از این اصحاب آمد زنبیل را بگیرد، گفت بگذار حالا من می خواهم بیاورم، حضرت فرمودند نه! من له الغنم فعلیه الغنم^۱ کسی که یک چیزی می خواهد بخرد بالاخره خودش هم باید پای آن زحمت بکشد، می خواهیم ببریم خانه خودمان. گفت نه! نمی شود باید بدهی من ببرم. از او اصرار و از پیغمبر انکار که نه من...! گفت نه! نمی شود تا من این جای این را نگیرم نمی گذارم از این جا تکان بخوری! پیغمبر دیدند زورشان نمی رسد گفتند خب بیا بگیر! این گرفت و برداشت آورد صد متری دویست متری مگر چقدر آن موقع فاصله بین منزل....؟ صد متری آورد و گذاشت. همین که گذاشت رو کرد به پیغمبر گفت

^۱ این یک قاعده فقهی است و من روایت خاصی نمی باشد.

حالا باید به من عوض بدهی. دیگر پیغمبر گفت
عجب کاری کردیم! این عجب آدمی است! نه به آن!
نه به این، می گوید باید به من عوض بدهی! پیغمبر
آمدند دست کردند در جیبشان گفت حالا دست در
جیب نکن ما خلاصه از تو جیبی نمی خواست باید
عوض بدهی! خلاصه پیغمبر گفتند چه می خواهی؟
گفت هر چه بگویم شما می دهی؟ گفت بله بگو
دیگر! فعلا که تو دیگر آوردی مجبورم دیگر! گفت
باید همنشینی خود را در بهشت به من بدهی! عجب!
پیغمبر فرمود خیلی خوب حالا که تو از ما این را
خواستی اونها هم که دیگر دریای رحمت خدا
هستند و.... بعد مرحوم آقا این را می خواستند به او
بگویند که عیب ندارد ما گارانتی و تضمین را
می دهیم ولی باید یک قدم را برداشت یک قدم را
برداشت که اقلا آن بهانه ای و وسیله ای بشود
برای.... آنها هم به کرمشان همین یک قدم را قبول
می کنند.

رفقا من به شما بگویم این قدر آن جا کرم هست
این قدر آن جا رحمت است، قضیه دیشب مرحوم

آقا را به شما گفتم، این قدر آن جا رحمت است که یکی از عرفا گفته بود خدایا از آن چه را که من می‌خواهم به من می‌دهی یا نه؟ اگر ندهی شمه‌ای از رحمت تو را به این مردم می‌گویم که تا روز قیامت کسی عبادت تو را نکند! می‌دهی یا نه؟ خدا دید او را اوه! الان می‌زند عالم را خراب می‌کند! گفت باشد باشد، باشه خلاصه کارش راه افتاد، مسئله او راه افتاد. این قدر آن جا کرم است این قدر آن جا رحمت است که بهتر است من بیش از این نگویم والا من هم کار را خراب می‌کنم! ما هم چیزهای.... خودمان که نفهمیدیم چیزهایی است که شنیدیم از بزرگان این طرف و آن طرف. این یک شمه آن است. یک قدم برداری یک یا الله بگویی یک حرکتی بکنی آنها قبول می‌کنند، آنها سخت نمی‌گیرند. خب انشاءالله امیدواریم که، ما می‌خواستیم مشغول این فقره بشویم ولی خود حال ما هم امشب یک قدری چیز بود احتمال هم می‌دادم که محروم باشیم ولی گفتیم علی الله فیض رفاقت با رفقا را از دست ندهیم. انشاءالله تتمه مطالب برای جلسه بعد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ